



گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید مدافع حرم محمد کیهانی که هشتم آبان ماه ۹۵ آسمانی شد

محمد رفت تا آموخته‌های کربلا را عملی کند



■ **صغری خیل فرهنگ**

خواندن وصیت‌نامه شهید مدافع حرم محمد کیهانی که همین چندروز پیش خبر شهادتش در فضای مجازی و رسانه‌ها پیچید، نکات جالبی در خود دارد. در متن این وصیت‌نامه آمده است: «مبلغ ۵۰۰هزار تومان به حساب شهرداری اهواز واریز گردد. شاید برگه یا خود کاری اضافه صرف نموده باشم.»
۱۶‌پنگونه‌اند مردانی که دلبسته هیچ تعلقاتی نمی‌شوند و شاید همین توجه‌شان به حلال و حرام و حق بی‌المال است که از آنها

تسکیل می‌داد که با زحمت سفره خانواده

آورده می‌شد. محمد و خانواده‌اش به پرداخت خمس و زکات و نان حلال توجه خاصی داشتند؛ اصولی که بعدها در زندگی مشترکمان هم مورد توجه خاص قرار گرفت.

■ **فعالیت‌های فرهنگی**

محمد با اینکه سن و سالی نداشت و در دفاع مقدس هم سهمی بر دوش نکشیده بود، اما قریب به اتفاق دوستان و هم‌راهانش را از بچه‌های چپه و جنگ انتخاب کرده بود. هم‌راهی و مصحبتی با رزمندگان و جانبازان هشت سال دفاع مقدس، روح و جان محمد را با فرهنگ ایثار و شهادت مانوس‌تر کرد. محمد عاشق شهدا و رزمندگان بود. پای حرف‌ها و خاطرات آن روزها می‌نشست و با حسرت و آه به صحبت‌های دوستانش گوش جان می‌سپرد. اما اینجا باید به امور فرهنگی محمدم اشاره کنم. همسر در فعالیت‌های فرهنگی نقش بسزایی را ایفا می‌کرد. محمد قید همه کارهایش را می‌زد تا به کارهای فرهنگی‌اش که به درد انقلاب اسلامی و جوانان می‌خورد، برسد. همواره من را هم تشویق به حضور در این مراسم و محافل فرهنگی می‌کرد.

■ **برای رضای خدا**

اولین بار که محمد حرف‌ا از جهاد، مقاومت و دفاع از حرم زرا خوب به یاد دارم. لباس پلنگی پوشیده بود و وارد خانه شد. رو به من آغاز شد. محمد در یکی از حوزه‌های علمیه شهر اصفهان مشغول به تحصیل شد. محاصل زندگی شیرین و به یادماندنی من با ایشان سه فرزند پسر است؛ کمیل متولد ۱۳۷۷، مقاداد متولد ۱۳۸۳ و فرزند سوم ما میثم متولد ۱۳۸۴. اصل و دست به کار می‌شود و جلوی آدم رامی‌گیرد. مگر

درد

من ایمان دارم که اگر محمد وارد سپاه شده بود، خیلی پیش از اینها در مسیر شهادت قرار می‌گرفت. خیلی علاقه داشت می‌گفت خیلی دوست دارم هم درس بخوانم و هم لباس مقدس سپاه را به تن کنم تا دستم باز تر باشد

تهران رسید محمد عزم رفتن کرد. خیلی دوست داشت وارد ارگان‌های نظامی و سپاه پاسداران شود. اما به خاطر داشتن پرونده نتوانست وارد سپاه شود. زمانی که در اصفهان بودیم و یکی از فیلم‌هایی که جنبه اجتماعی خوبی هم نداشت اکران شده بود، محمد و بسیاری دیگر به نشانه اعتراض کردند که در این تجمع محمد از ناحیه دست آسیب دید و زندانی هم شد.

من ایمان دارم که اگر محمد وارد سپاه شده بود، خیلی پیش از اینها در مسیر شهادت قرار می‌گرفت. خیلی علاقه داشت می‌گفت خیلی دوست دارم هم درس بخوانم و هم لباس مقدس سپاه را به تن کنم، تا دستم باز تر باشد. برای خدمت به اسلام و مسلمین محمد از مدت‌ها پیش در فکر جهاد و خدمت به اسلام بود.

■ **زندگی گذراست...**

محمد چهار بار به سوریه اعزام شد. دو ماه به دو ماه می‌رفت و می‌آمد. مرخصی آخرین اعزامش سه ماه طول کشیده که در اواخر روزهای حضورش در جبهه مقاومت اسلامی شهید شد. هر زمان که از جبهه برمی‌گشت از آنجا و از حال و هوای بچه‌ها بر ایمان صحبت می‌کرد. از رزمندگان جبهه مقاومت اسلامی که از همه تفکاتشان برای اهتزاز پرچم اسلام و دفاع از امنیت مرزهای اسلام گذشته بودند.

وقتی محمد می‌آمد به ایشان می‌گفتم: عزیزم دیگر به منطقه نرو اما دیگر طاقت دوری‌ات را نداریم. محمد اما در جواب حرف‌های من می‌گفت: آنجا یک شیرینی دارد که نمی‌توانم از آن بگذرم. حلاوتی که در منطقه و میدان نبرد علیه کفر هست در هیچ جای دیگر نیست. لحظاتی غیر قابل توصیف. محمد برایم یک مثال ساده زد. برای اینکه ما شرایط ایشان را درک کنیم. محمد می‌گفت: شما وقتی در حال تماشای فیلم مورد علاقه‌تان از تلویزیون



هستید و من به اصرار از شما می‌خواهم که دست از مشاهده تلویزیون بردارید، شما قبول نمی‌کنید و می‌گویید ما فیلم را دوست داریم و صبر کنید تا فیلم تمام شود. خب همسر عزیزم من هم آن فیلم که در میدان نبرد است را دوست دارم. زندگی مانند فیلم است و می‌گذرد، نباید بگذاریم از دست ما برود.

محمد برایمان از هم‌زمان و دوستان شهیدش از عزت و مظلومیت آنهایی‌گفت. محمد خیلی آرزو داشت تا در آزادسازی فول کفر یا باشد. ایشان در آزادسازی نیل و الزهراء حضور مثمر نمری داشتند. محمد می‌گفت من می‌خواهم در آزادسازی فول کفر یا هم باشم، چون اینها مردم مظلوم شیعه هستند. نمی‌توانم که نباشم. من می‌گفتم محمد جان دیگر بی‌است. اما محمد به رضای خدا می‌اندیشید و خدا هم توفیق جهاد را بارها به به اعطا کرده بود.

■ **شهادت در چند قدمی**

همیشه از حرف تا عمل خیلی فاصله است. من روضه اباعبدالحسین (ع) می‌روم و بر سر و سینه می‌زنم یا حسین حسین‌ها می‌گویم اما شاید در ورطه عمل نتوانم آن طور که باید زینبی رفتار کنم. اینکه انسان یکی از عزیزترین‌هایش را راهی میدان جهاد کند، حکایت دیگری است. عمل به اعتقادات مهم است. هر مرتبه که محمد می‌رفت من با چشمانی گریان و بی‌تاب بدرقه‌اش می‌کردم. حتی دیگر همسران شهیدای مدافع حرم نصیحتم می‌کردند که کاری نکن تا همسرت آرامش نداشته باشد.

در میدان رزم همه خواستش سه برقراری‌ها و دلنگی‌های تو باشد. اما خوب به یاد دارم بار آخر در لحظه جدایی زمانی که محمد می‌خواست بروی آرام بودم و این بار محمد بود که آرام و قرار نداشت. محمد سوار بر خودرو راهی شد اما یک باره دنده عقب گرفت و برگشت. دوستانش که همراهش در خودرو نشسته بودند، علت کارش را پرسیده بودند. محمد گفته بود برگشتم تا یک بار دیگر همسر را ببینم. دوستانش می‌گفتند که محمد همان زمان هم می‌دانست که این دیدار، دیدار آخرش است. می‌دانست شهادت در چند قدمی او قرار دارد.

■ **زیارت امام رضا (ع) به کام شهید**

همسر من قبل از آخرین اعزام وقتی به مرخصی آمده بود به ما گفت می‌خواهم شما را به مشهد ببرم. ما را به زیارت امام رضا (ع) برد. یک بار وقتی از حرم بیرون آمدیم، نگاهش کردم همه محاسنش از شدت گریه و وزاری خیس شده بود. به محمد گفتم من را آوردی زیارت یا آمده‌ای کار خود را پیش امام رضا (ع) راه بیندازی؟ گفت:

شرمندم‌م جبران می‌کنم.

انگار وعده شهادت را از امام رضا (ع) گرفته بود. به محمد نگاهی کردم و گفتم: محمد جان کار خودت را کردی دیگر. در نهایت هم در ۹۵/۸/۸

با اصابت گلوله به پیشانی‌اش به آرزویش رسید و نذرش را با ریختن خونش در راه اسلام و یاری دین پیامبر اکرم(ص) ادا کرد.
■ **بودنش را جبران کرد**

امروز که به خودم نگاه می‌کنم می‌بینم چقدر شبیه همسران شهیدای دوران دفاع مقدس هستم. با اینکه اصلاً فکر نمی‌کردم محمد شهید شود. امروز هم که با شما مکه‌لام شده‌ام و پیکر ایشان در مسیر رسیدن به خانه است، باور نمی‌کنم و نمی‌دانم من لیاقت دارم که عنوان همسر شهید بودن را ب‌دک بکشم یا نه؟ نمی‌دانم بتوانم به وظایف یک همسر شهید به خوبی عمل کنم و روسفید باشم یا نه! اینکه در حال حاضر

می‌گویند زهرا عبادی نژاد همسر شهید مدافع حرم شده یا فلاتی فرزند شهید شده است، اینها همه ظواهر قضیه هستند، عمل کردن به هدف و گام نهادن در راهی که برای آن رفتند و شهید شدند، مهم است.

بچه‌ها که گریه می‌کنند می‌گویم گریه نکند، درست است که گریه آدمی را سبک و آرام می‌کند اما اگر رهرو پدر باشید و آرمان‌های پدر را دنبال کنید، بیشتر مورد قبول پدرتان خواهد بود. خدا هم این روزها خیلی به بچه‌ها کمک کرده است. من و بچه‌ها ضعیف بودیم وقتی محمدم تماس می‌گرفت به محمد می‌گفتم اما محمد می‌گفت جبران می‌کند. آن روزها فکر می‌کردم بر می‌گردد خانه و در کنار ما جبران می‌کند، ولی امروز که خوب نگاه می‌کنم می‌بینم محمد دارد جبران می‌کند و این صبر و آرامش و انرژی که محمد به من و پسرها داده همان جبران کردن محمدم است.

■ **ما رأیت الا جمیلا**

دعاهای محمد به ما توان می‌دهد که دوری‌اش را تاب بیاوریم. برای همین الطاف و کرامات‌است که من دوست ندارم اسم مصیبت روی این اتفاق بگذارم. اصلاً دوست ندارم اسم عزرا رویش بگذارم. هر چه می‌بینم هم‌اش زیبایی و شیرینی است. خدا را شاهد می‌گیرم وقتی پیکر محمد را قبل از تشییع دیدم، گویی محمدم بار دیگر از مادر متولد شده است. زیبا و نورانی شده بود. برای همین است که دوست ندارم با بی‌تابی‌هایم این همه زیبایی دیده نشود یا ذره‌ای از ارزش آن کاسته شود. من فقط زیبایی دیدم و در حقیقت



شهید کیهانی و همسرش در یکی حمله‌ها قبل از عملیات

نظرم این کوتاه آمدن‌ها کار دستمان خواهد داد. سیلی‌های سخت و محکم‌تر از این باید به گوش دشمن بخورد تا اسلام همچنان پا بر جا بماند.

■ **خواهی که تعبیر شد**

محمد با شهیدان قربانی و کردونی در آزادسازی نیل و الزهرا هم‌رمز و هم‌سنگر بود. می‌گفت که من جامانده‌ام و رفقای شهیدم من را فراموش کرده‌اند. شهید قربانی و کردونی به محمد قول داده بودند او را هم به جمع خود ببرند اما یک روسفید شوم.

■ **چهره انقلابی**

محمد همیشه روی ظاهر انقلابی بچه‌ها سفارش می‌کرد و تأکید داشت که انسان باید از ظاهر شروع کند. من به محمدم می‌گفتم: حاجی آدم باید از باطن و درون آغاز کند و پاک و انقلابی باشد. اما محمد می‌گفت: نه اگر انسان توانست از ظاهر شروع کند آرام‌آرام به درون و باطن می‌رسد. محمد می‌گفت: ظاهر بچه‌ها باید حزب‌اللهی باشد، ظاهر که انقلابی باشد، باطن خود به خود انقلابی می‌شود. وقتی که برای زیارت پیکر همسرم رفته پسرها دورم حلقه زدند. نمی‌خواستند نگاه نامحرمی به من بيفتنه، می‌دانستند پدرشان حساس است آنها هم مانند پدرشان غیرت دینی دارند. هر زمان از خواب بیدار می‌شد، شروع می‌کرد به خواندن روضه، بچه‌های گفتم باها ما می‌خواهیم کمی بیشتر بخوابیم. می‌گفت بچه‌ها با خواندن شهر شده بود.

جدول سودوکو					
ارقام تا ۹تا را طوری قرار دهید که در هر ردیف،ستون ومرعب‌های کوچک‌سه‌درسه فقط یک‌بار به‌کارروند.					
جدول کلمات متقاطع					
پاسخ جدول شماره ۴۹۵۶					

۱۵	۱۴	۱۳	۱۱	۹	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷
۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴
۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲
۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶



اروزنامه جوان | شماره ۴۹۵۷

روضه انرژی می‌گیرد و با انرژی بیدار می‌شود. محمد خیلی روی حجاب و پوشش اسلامی تأکید داشت. غیرت دینی داشت. محمد در مورد حجاب بسیار جدی برخورد می‌کرد و بیشتر اطرافیان هم این موضوع را می‌دانستند. محمدم به هیچ وجه تحمل بدحجابی و بی‌حجابی را نداشت.

■ **امان از طعنه‌های تلخ**

محمد در معاونت فرهنگی شهرداری اهواز خدمت می‌کرد. یک فرد نظامی نبود که صرف پوشیدن لباس نظامی ایشان را ملزم به جهاد کرده باشد. محمد رفت تا رزمنده جبهه مقاومت اسلامی شود. رفت تا همه آموخته‌هایش را در عمل ثابت کند. محمدم عاشق امام حسین (ع) بود همه اینها هم از عشق ایشان به ارباب بی‌کفن نشئت می‌گیرد.

اینها که زبان به طعنه و کنایه باز می‌کنند فقط و فقط می‌خواهند نرفتن‌های خود را برای دفاع از اسلام و حرم آل‌الله با پنهان‌های واهی توجیه کنند. آنها بهتر از من و شما می‌دانند آنجا چه خیر است. خودشان قدرت ندارند تا در این مسیر قدم بگذارند و با این حرف‌ها و کنایه‌های نیش‌دار و طعنه‌های تلخ می‌خواهند قدم‌های استوار مدافعان حرم را سبک شمرده و بگویند که حضور جگر گوشه‌های ما به خاطر مادیات است. اما وظیفه ما نسبت به این افراد چیست؟! همانطور که قبلاً گفتم ما باید در عمل به آنها اثبات کنیم. ما به عنوان خانواده شهید مدافع حرم باید ایستادگی کنیم تا آنها روسیاه شوند. در مورد حضور در جبهه مقاومت اسلامی و بیعت دفاع از حرم آل‌الله ما نباید هرگز کوتاه بیایم. به